

دلایل عقلی و نقلی علم غیب امامان معصوم علیهم السلام

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۳/۳

احمد مروی*
سید حسن مصطفوی**

چکیده

امروزه، شبهاتی درباره علم غیب امامان معصوم مطرح شده که مقوله‌ای جدید است و در چند قرن بعد از حیات امامان معصوم، طی فرایندی طولانی و تطور تاریخی مطرح شده است. این مقاله بر آن است که مبانی عقلی و نقلی علم غیب امامان معصوم را مورد بحث و بررسی قرار دهد و بعد از بررسی به این نتیجه رسیده است که علم غیب امامان معصوم ریشه در آیات و روایات معتبر دارد. نیز در عصر پیامبر و امامان معصوم مسئله علم غیب امام مطرح بوده و آنها بر آن تصریح کرده‌اند. بنابراین، از نظر متفکران شیعه اهمیت مسئله علم غیب در میان صفات امام جای هیچ تردیدی نیست. هرچند در گستره آن تفاوت جزئی وجود دارد. برخی گستره آن را محدود به مسائل فقهی و اعتقادی می‌دانند و برخی اعم از آن می‌دانند. در این مقاله این مسائل به روشنی توضیح داده می‌شود.

واژگان کلیدی: علم غیب، عصمت، غیب، وحی، شهود، علم افاضی، علم لدنی، الهام، قرآن.

* دانشجوی دکتری رشته کلام تربیت مدرس دانشگاه قم.
** استاد درس خارج حوزه و استاد دانشگاه امام صادق علیه السلام.

مقدمه

براساس آموزه‌های مکتب تشیع، امام ویژگی‌ها و خصوصیتی دارد که افراد عادی فاقد آنها می‌باشند. هرچند از منظر فیلسوفان مسلمان، به‌ویژه ملاصدرا حرکت به سوی کمال در انسان حد پایانی ندارد و با توجه به استعداد کمالی که در انسان هست، چنانچه مانعی پیش نیاید تا بی‌نهایت می‌تواند به حرکت خودش ادامه بدهد (ملاصدرا، ۱۳۸۶ق، ج ۳، ص ۲۶۰)، لکن ویژگی نص، بیانگر آن است که شخص منصوص منصوب، افزون بر صلاحیت‌های ذاتی و فردی، از موهبت خاص الهی برخوردار می‌شود و این، بدان معناست که افراد عادی هرچند در تحصیل کمالات توفیق داشته باشند، به منزلت امام منصوص دست نمی‌یابند.

در بحث علم امام که شیعه معتقد به علم افاضی - به زودی توضیح آن می‌آید - است، این پرسش که کدام یک از نص یا علم امام، از جهت تقدم در مقام اثبات، مقدم‌اند، جای تأمل دارد. در منظر بزرگانی همچون علامه طباطبایی که برای علم نقش بنیادین قائل‌اند، برتری ویژگی علم بر سایر صفات امام روشن است. فارغ از مقام ثبوت، در مقام اثبات کارکرد علم به‌عنوان حقیقتی غیر قابل انکار، به‌ویژه در عصر خود امام، تأییدی گویا بر برتری علم بر سایر صفات است. افزون بر اینکه عصمت ریشه در علم دارد، اینکه پیامبر و امام معصوم علیه السلام مصون از خطایند، چون زشتی و پلیدی گناه آنچنان برای آنان معلوم است که نه‌تنها رغبتی به گناه در وجود آنان نیست، نفرت از گناه دارند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسند:

«ففي النبي صلوات الله عليه ملكة نفسانية يصدر عنها افعاله على الطاعة والانقياد و هي القوة الرادعة عن المعصية» (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳). گزیده بیان علامه طباطبایی این است که در پیامبر ملكة نفسانی است که افعال و اعمال پیامبر همواره صورت اطاعت و انقیاد دارد و آن قوه او را از معصیت باز می‌دارد و چنانچه این نیرو در وجود پیامبر نباشد، بدان معناست که افعالی که از پیامبر صادر می‌شود، بدون دخالت اراده پیامبر و از طریق اراده الهی است و این نمی‌تواند امتیازی برای پیامبر باشد و به معنای اراده‌نداشتن پیامبر است. بنابراین، عصمت پیامبر به این است که خداوند سبب آن را در وجود پیامبر قرار داده

است که افعال پیامبر به صورت اختیاری از وی صادر شود و این سبب از نوع علوم راسخ است.

به هر روی، در اهمیت مسئله علم غیب در میان صفات امام، جای هیچ تردیدی نیست؛ هرچند در دایره و گستره آن میان متکلمان شیعه اتفاق نظر وجود ندارد، برخی دانش امام را محدود به علمی خاص شمرده‌اند؛ نظیر احکام شرایع - خواه فقهی و خواه اعتقادی (شیخ مفید، ۱۳۸۲، ص ۲۱) - و برخی دایره علم را از جهت کمیت و کیفیت بدون محدودیت می‌دانند و - چنان‌که به زودی خواهد آمد - دیدگاهی که علم امام را محدود می‌داند، با ادعای علم افاضی برای امام ناسازگاری ندارد.

قبل از پرداختن به دلایل عقلی و نقلی علم غیب امام، برای تبیین و اثبات‌پذیری عقلی آن، مقدماتی نظیر تعریف لغوی و اصطلاحی علم، چیستی علم، چگونگی علم انسان، علم غیب، تعریف غیب، راه‌های شناخت، به‌ویژه شناخت از راه الهام و اشراق، اشارتی هرچند کوتاه، ضروری است.

الف) تعریف لغوی و اصطلاحی علم

پیداست که تعریف علم با شاخصه‌های تعریف حدی امکان ندارد و تعاریف آن لفظی است، ملاصدرا می‌گوید: علم حقیقتی است که وجود آن عین ماهیت آن است و نمی‌توان تعریف حدی از آن ارائه داد (ملاصدرا، همان، ج ۳، ص ۲۷۸). علامه طباطبایی می‌نویسد: «وجود العلم ضروری عندنا بالوجدان و كذلك مفهومه بدیهی لنا» (طباطبایی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۹۳). از نظر علامه وجود علم و مفهوم آن ضروری و بدیهی است و تعاریف ارائه شده به انسان این توانایی را می‌دهد که بر ویژگی‌های علم اطلاع پیدا کند. در ادامه با بیان اینکه علم از سنخ وجود است و همانند اصل وجود امری بدیهی و ضروری است، توضیحات افزون‌تر خواهد آمد.

راغب می‌گوید: «العلم ادراك الشيء بحقيقته و ذلك ضربان: احدهما ادراك ذات الشيء والثاني الحكم على الشيء بوجود شيء هو موجود له او نفي شيء هو منفي عنه فالأول وهو المتعدى الى مفعول واحد نحو "لا تعلمونهم الله بعلمهم" والثاني المتعدى الى مفعولين نحو قوله "فان علمتموهن مؤمنات" (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۳): علم ادراك حقیقت شيء است و این دو نوع است یکی درک خود حقیقت شيء و دیگری درک اثبات چیزی را بر چیز

دیگر یا درک نفی چیزی را از چیز دیگر، قسم نخست دارای یک مفعول است نظیر آیه قرآن که می‌فرماید "تو آنان را نمی‌شناسی، خدا می‌شناسد"، قسم دوم دارای دو مفعول است؛ چنان‌که در قرآن آمده است هرگاه آن زنان را مؤمن یافتید».

علم و درک از نظر لغت نزدیکی و همسانی بسیار دارند. معنای علم که برداشتن حجاب یا انکشاف است، آن‌گاه که به نهایت برسد، به آن درک می‌گویند: «و أدرك بلغ أقصى الشيء» (همان، ص ۱۶۸، ذیل «درک»). ملاصدرا می‌گوید: «ادراك هو اللقاء والوصول» (ملاصدرا، همان، ج ۳، ص ۵۰۷).

درباره معنای اصطلاحی، تعاریف ارائه شده شرح لفظی بیش نیست. مفهوم علم همانند مفهوم وجود، تعریف حدی (جنس و فصل) و رسمی (لوازم) ندارد و چنان‌که ملاصدرا می‌گوید: چیزی روشن‌تر از خود علم نیست که بتوان در تعریف علم از آن بهره گرفت. علم حالت وجدانی و نفسانی است که موجود دارای حیات، به خودی خود بدون خفا و اشتباه آن را درک می‌کند و چنین حقیقتی قابل تعریف نیست. به بیان دیگر، حقیقتی روشن‌تر از خود آن یافت نمی‌شود که بتوان در تعریف آن را ارائه نمود (همان).

مفهوم علم از سنخ مفاهیم نظری نیست که بتوان در تعریف آن از مقدمات و اجزای سازنده تعریف بهره گرفت؛ چه اینکه اگر مفهوم علم نظری باشد؛ هر لفظی که در تعریف آن قرار بگیرد یا باید بدیهی باشد و یا در جای دیگری تبیین شده باشد و مفروض این است که از خود علم چیزی روشن‌تر نیست که در تعریف آن بیاید «و ما هذا شأنه يتعذر ان يعرف بما هو اجلی و أظهر لان كل شيء يظهر عند العقل بالعلم به فكيف يظهر العلم بشيء غير العلم» (همان، ج ۴، ص ۲۷۸)، از این رو، علم قابل تعریف نیست و برای آگاهی از ماهیت علم باید در پی خصوصیات علم بود.

ب) چیستی علم

برای تبیین علم امام، شناخت ماهیت علم امری ضروری است. در میان فیلسوفان مسلمان ملاصدرا با رد دیدگاه‌های دیگران درباره علم کوشیده است اثبات کند علم از سنخ وجود است. ویژگی‌های علم از نظر وی عبارتند از:

۱. علم امری وجودی است، نه عدمی؛

۲. وجود علم بالفعل است؛

۳. وجود علم صرف فعلیت است و قوه در آن راه ندارد؛

۴. علم، وجودی بسیط است و کثرت در آن راه ندارد (همان، ج ۳، ص ۲۹۷).

همو در کتاب **مبدأ و معاد** پس از بیان چهار مقدمه درباره تعریف علم می‌گوید: «علم عبارت است از حصول شیء مجرد از ماده و عوارض آن برای امر مجردی که مستقل در وجود باشد، خواه این حصول برای خودش (بنفسه) باشد. چنان‌که در علم حضوری است و خواه این حصول برای غیر به صورت شیء باشد، مثل علم حصولی» (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸).

نکته ضروری دیگر آن است که از نظر ملاصدرا افزون بر اینکه علم از سنخ وجود است، وجود مطلقاً عین علم و شهود است. بر همین اساس، وی معتقد است عرفا پذیرفته‌اند که تمامی موجودات عارف به خداوند و ساجد اویند (ملاصدرا، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۶۴). تأکید بر یکسانی وجود و علم این نتیجه طبیعی را که ملاصدرا نیز بر آن تأکید می‌کند در پی دارد که علم همانند وجود حقیقی تشکیکی و دارای مراتب است: «كما أن الوجود حقيقة واحدة سارية في جميع الموجودات على التفاوت والتشكيك بالكمال والنقص فكذا صفاته الحقيقية التي هي العلم والقدرة... الخ» (همان، ج ۸، ص ۱۱۷).

بنا بر اصول پذیرفته شده که در جای خود اثبات شده است، در نظام هستی اصل و تحقق موجودات به وجود است، وجود حقیقی دارای مراتب می‌باشد و ضعیف‌ترین مرتبه وجود را هیولی نامیده‌اند و شدیدترین مرتبه وجود که پیراسته از هرگونه کاستی است و حقیقه الحقایق می‌باشد، وجود واجب است. فیلسوفان مسلمان، اثبات چنین وجودی را که صرف وجود و حقیقت محض است، برابر اثبات تمامی صفات کمالی که از جمله آنها علم مطلق است، می‌دانند.

دیدگاه عنیت وجود و علم سبب شده است که علامه طباطبایی به‌طور روشن و صریح تأکید کنند که تمامی موجودات عالم هستی وجود و علم را توأمان دارند: «ان العلم سارفي الموجودات مع سريان الخلقة فلكل منها حظ من العلم على مقدار حظه من الوجود» (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۱۱۰). هر موجودی به اندازه بهره‌مندی که از وجود دارد، از علم نیز بهره‌مند است. بر اساس این بیان، علم انسانی تابعی از وجود وی می‌باشد و هرچه سعه وجودی شخصی گسترده‌تر باشد، میزان آگاهی و علم وی نیز فزون‌تر

می‌باشد. تا اینجا این حقیقت روشن می‌گردد که اگر در جهان وجودی مطلق و بی‌نهایت از جهت شدت وجود دارد، این موجود دارای علم مطلق است و بر همین اساس، فرض موجودی که در پرتو آن، موجود مطلق توان بهره‌مندی از این علم مطلق را داشته باشد، محال نیست.

علامه طباطبایی می‌گوید:

فلا مانع من فرض ممکن له علم بكل شیء او قدرة علی کل شیء او حیاة دائمة مادام غیر مستقل الوجود عن الله سبحانه و لا منعزل الوجود منه كما لا مانع من تحقق الممكن مع وجود موقت ذی آمد او علم او قدرة متعلقین ببعض الاشياء دون بعض، نعم فرض الاستقلال یبطل الحاجة الامکانیة و لافرق فیہ بین الكثير و القلیل كما عرفت، هذا من جهة العقل (همان، ج ۱۰، ص ۲۱۲).

دیدگاه یادشده درباره وجود و اینکه هر موجودی به میزان سعه وجودی که دارد، از سایر صفات کمالی برخاسته از وجود نیز برخوردار است، مستظهر به اصول پذیرفته شده‌ای است که در جای خود استدلال و اثبات گردیده‌اند.

ج) چگونگی علم انسان

تاکنون روشن شد که علم از سنخ وجود است و همچنین بیان شد که انسان موجودی است که در سیر کمالی صعودی افقی، حرکتی پیوسته دارد و چنانچه مانعی پیش نیاید، حرکت او حد یقف ندارد و اینکه در حدیث قدسی رسیده است «عبدی اطعنی اجعلک مثلی» (حرّ عاملی، ۱۳۶۶، ص ۶۳۱) گواهی روشن این مدعاست. برپایه این دو نکته اساسی، اگر تعریف علم را حضور مجرد نزد بدانیم، انسان کامل توانایی بر علوم مختلف دارد، پیش از این گفته شد که علم قابل تعریف نیست، «مثل تلك الحقایق لا یمكن تحدیدها» (ملاصدرا، ۱۳۸۶ق، ج ۴، ص ۲۷۸)؛ لیکن در نهایت ملاصدرا علم را این‌گونه تعریف می‌کند که «و اما مذهب المختار و هو أن العلم عبارة عن الوجود المجرد عن المادة الوضعية» (همان، ص ۲۹۲).

توجه به تعریف علم، پیوند و چگونگی رابطه آن با انسان را به‌درستی روشن می‌سازد. تأملی دوباره در دستاوردهای دقیق و عمیق صدرالدین شیرازی درباره علم و چگونگی پیوند آن با انسان، گره‌های ناگشوده‌ای را که در نگاه نخست، فهم آن دشوار

به نظر می‌آید، برای اذهان تیزبین قابل فهم و اثبات‌پذیر می‌سازد. طبق نظر ملاصدرا علم، وجودی مجرد و بسیط است که هیچ‌گونه تغییری در آن راه ندارد. تغییر از پایین به بالا (علمی کامل شود)، از بالا به پایین (علمی زائل شود)، تغییر به مساوی (علمی به درجه مساوی منتقل نمی‌شود) و همچنین در علم تحلیل به اجزا و ترکیب از اجزا، تطبیق و تقسیم راه ندارد؛ زیرا تمامی این امور، مستلزم حرکت است و در علم، حرکت راه ندارد و تغییراتی که در انسان پدید می‌آید، در اثر ارتباطی است که انسان با صور علمیه پیدا می‌کند و آنچه را ندارد، واجد می‌شود.

در نهایت نکته اساسی دیگری که بسیاری از فلاسفه مسلمان بر آن تأکید نموده‌اند، بازگشت علوم حصولی به علم حضوری است و گزیده سخن این است که علم حقیقی است مجرد که تغییرپذیر نیست و نزد مجرد (عالم) حاضر است. نفس انسانی صور حصولی را که از اشیا رصد و سپس انتزاع می‌کند، با توجه به حضور صورت نزد شخص همه علوم او حضوری‌اند و پیوند انسان با علوم چیزی جز وجود انسان نیست. البته چنان‌که وجود او مغایر با ذاتش است، علم او نیز مغایر با ذات اوست و هر آنچه دارد، از ناحیه افاضه غیر است.

فیلسوفان مسلمان در کوششی شایسته، چگونگی این افاضه را تبیین نموده‌اند؛ چه کسانی همانند ابن سینا (ابن سینا، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۹۴) و شیخ اشراق (شیخ اشراق، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۶۹ و ۴۷۵) که دریافت را به اتصال با عقل فعال می‌دانند و چه ملاصدرا که نحوه دریافت را به اتحاد با عقل فعال می‌داند، هر دو در این جهت یکسان می‌اندیشند که داشته‌های انسان ذاتی او نیست و از ناحیه غیر می‌باشد و این ارتباط با عالم بالا در مباحث پیش او از دو جهت بسیار سودمند است:

۱. علم و عالم از جهت حقیقت علم هر دو مجردند و پیراسته از عوارض مادی و محدودیت‌های برخاسته از آن می‌باشند؛
۲. باور و اعتقاد به اینکه فرد یا افرادی از انسان کامل می‌توانند دریافت‌های بی‌پایان داشته باشند، نه تنها غلوآمیز و استقلالی نیست. چه اینکه از خود شخص نمی‌باشد و وابسته به غیر است. بلکه بیان‌گر این واقعیت است که انسان که واجد این کمال می‌شود، به جهت برخوردار بودن از موهبت‌های هستی، وابستگی او به هستی نیز بیشتر است.

د) علم غیب

پرسنده‌ای را رسد که بگوید غایت آنچه از مباحث گذشته حاصل آید، این است که انسان توانایی بر دانشی پایان‌ناپذیر دارد؛ لیکن ادعای شیعیان افزون بر این است که امامان معصوم علیهم‌السلام علم به غیب دارند و توانایی بر داشتن علوم نامحدود، اثبات نمی‌کند که علوم آنان غیبی است. پاسخ کوتاه قبل از پرداختن به بیان تفصیلی این است که اگر علم مجرد و واجد آن نیز مجرد است، در صورت درستی دیدگاه اتصال یا اتحاد با موجود مجرد برتر به میزان ارتباطی که انسان پیدا می‌کند، آگاهی بر غیب پیدا می‌کند؛ در عین حال، برای بیان تفصیلی اطلاع بر غیب، نخست باید معنای غیب و سپس امکان اطلاع بر آن بیان و استدلالی شود.

واژه‌شناسی غیب

راغب در مفردات می‌نویسد: «الغیب مصدر، غابت الشمس و غیرها اذا استترت عن العین، يقال: غاب عني كذا، قال تعالى: "ام كان من الغائبين" و استعمل في كل غائب عن الحاسة و عما يغيب عن علم الانسان بمعنى الغائب قال "ما من غائبة في السماء والارض الا في كتاب مبين" (راغب اصفهانی، همان، ص ۳۶۶): واژه غیب، مصدر است و آن‌گاه که گفته می‌شود خورشید غائب شد؛ یعنی از چشم پنهان شد، فلان شیء از من غایب است، خداوند فرمود: "آیا از غائبین شده و این کلمه در هر چیزی که از حواس انسان و یا علم انسان پنهان باشد کاربرد دارد".

علامه طباطبایی در مورد غیب می‌فرماید: غیب گاهی مطلق است و گاهی نسبی. غیب نسبی درباره‌ی اموری است که وجود عینی یافته‌اند و عالم قدر را پدید آورده‌اند و بدون در نظر گرفتن حدود و اندازه آنها که در سیر نزولی واجد آن شده‌اند، غیب مطلق‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۱۲۶). چنان‌که از بیان علامه طباطبایی پیداست امور آن‌گاه که وجود علمی آنها در سیر نزولی وجود عینی و دارای اندازه می‌شوند، موجودات قابل شهودند و در دایره غیب نسبی قرار می‌گیرند و این، همان غیبی است که امکان آگاهی بر آن برای انسان هست، لیکن انسان توانایی بر غیب مطلق ندارد.

به شهادت قرآن، انسان در بدو تولد، بر چیزی آگاهی ندارد، لیکن استعداد و توان آگاه‌شدن در وجود او به ودیعت نهاده شده است. انسان از راه‌های گوناگون حس و تجربه، عقل و

خصوص آگاهی از غیب، در فصلی تحت عنوان سبب اندازها و اطلاع بر مغیبات می‌گوید: هرگاه اشتغالات حواس ظاهر کم شود و نفس انسان از چنبره قوای طبیعی رها شود، نفس توانایی بر امور غیبی پیدا می‌کند و گواه بر این امور، خواب‌های صادق است که برای انسان رخ می‌دهد. از منظر او نور اسفهد، که همان نفس انسانی است، آن‌گاه که از جهات شواغل قوی حسی رهایی یابد و حس باطن هم ضعیف شود، در حقیقت نفس از برازخ (اجسام) رها می‌شود و به برازخ علوی متصل می‌شود و در آنجا بر مغیبات اطلاع می‌یابد (شیخ اشراق، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۳۶).

همو درباره اطلاع پیامبران و اشخاص کمال از غیب می‌گوید: «و ما یتلقى الانبیاء والأولیاء و غیر هم من المغیبات فانها قد ترد علیهم فی اسطر مکتوبه... الخ (همان، ص ۲۴۰): اطلاع انبیا و اشخاص کمال از غیب به دلیل نوشته‌هایی است که آنان می‌بینند و یا صداهای دل‌انگیز و هول‌ناکی است که می‌شنوند و یا صورت‌هایی که مشاهده می‌کنند و با ایشان سخن می‌گویند».

صدرالمتألهین ضمن پذیرش دیدگاه فیلسوفان قبل از خود درباره اطلاع افراد کمال از غیب، با تفصیل در این باره به بیان دیدگاه خود پرداخته است. او با ارائه تفاوت‌های وحی و الهام بر این باور است که نفس انسانی بر اثر اتصال با جهان عقل و یا عالم مثال که شیخ اشراق به‌طور جدی بر آن اصرار دارد و ابن‌سینا منکر آن است. آگاهی‌هایی کسب می‌کند و در ادامه این ادعا را مدلل و با براهین عقلی روشن می‌سازد، پیداست که بیان تفصیلی همه آن مطالب با حجم این پژوهش سازگار نیست و دیدگاه ملاصدرا حواشی وی در دو فصل سبب اندازها و اطلاع بر مغیبات و بیان اقسام مغیباتی که افراد کمال توانایی بر دریافت آنها دارند، در مقاله پنجم از کتاب شرح حکمة الاشراق، جای هیچ ابهامی باقی نمی‌گذارد که دریافت امور غیبی امری شدنی است.

بنابراین، دانشمندان، خواه فیلسوفان و خواه روان‌شناسان در این جهت تردیدی ندارند که انسان توانایی دارد که از مغیبات مطلع شود. نکته‌ای که نباید از آن غفلت نمود؛ چنان‌که ملاصدرا در تعلیقات بر حکمة الاشراق آورده است، آگاهی پیامبران و همچنین امامان معصوم علیهم‌السلام از غیب، غیر از طرق عادی است و اشتراک در نتیجه گواه بر اتخاذ دو روش نیست و آنچه در خصوص اطلاع افراد عادی بر غیب بیان شد، تنها برای این بود که استبعاد ادعای دانستن غیب از اذهان زدوده شود.

علم غیب امام

اینک که تاحدودی اصل این ادعا که دانستن امور غیبی برای افراد عادی امری ممکن است روشن و معانی علم غیب و الهام و اشراق و... بیان گردید، نوبت آن است که علم غیب امام با ارائه برهان و استدلال اثبات شود. قبل از بیان ادله سزاوار توجه است که چنانکه اشاره شد، غیب و امور غیبی دو قسم اند: غیب مطلق و غیب نسبی. غیب مطلق آن است که در هیچ شرایطی قابل ادراک نیست؛ همانند ذات الهی که غیب الغیوب است و در این مرتبه از ذات تنها ذات، علم به ذات دارد و چرایی عدم اطلاع بر غیب الغیوب نیاز به استدلال ندارد، چه اینکه مقوم اساسی آگاهی و احاطه عالم بر معلوم است، و در نظام آفرینش هیچ موجودی برتر از ذات واجب تعالی نیست که بتواند آگاهی بر مرتبه غیب الغیوب پیدا کند.

آگاهی بر غیب نسبی نیز، غیبی که با شرایط خاص زمانی و مکانی برای افراد قابل درک است که خود دارای مراتب است، و این گونه نیست که هرکس به این وادی قدم گذاشت، بر تمامی امور آگاهی یابد.

علم افاضی

آگاهی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام از غیب دو گونه است: ۱. ذاتی و بدون تعلیم و القا از بیرون؛ ۲. اکتسابی و با تعلیم خداوند. متکلمان و دانشمندان شیعه که مثبت علم غیب برای پیامبر و امامان معصوم اند، علم آنان را ذاتی و بدون تعلیم الهی نمی دانند، و اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد، بدون شک از غلات به شمار می آید. به باور امامیه معصومان بزرگوار آنچه دارند به اذن الهی و موهبت خدادادی است.

علم افاضی که عنوانی پذیرفته شده و متداول در بحث علم غیب است، واژه ای برگرفته از قرآن است: «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶). واژه «لدن» که در آیات دیگری نظیر آیه ۶۵ سوره کهف و آیه ۱ سوره هود وارد شده است، بیان گر این است که علم لدنی علمی است از طرف خداوند و به القای الهی؛ علم لدنی گاهی به صورت وحی و گاهی به صورت الهام، و در پاره ای موارد به شکل تحدیث است. انسان کامل گاه از طریق وحی اصطلاحی که مصداق آن، نبی خاتم است و گاه از طریق

الهام اطلاع بر غیب پیدا می‌کند. علامه طباطبایی در ذیل آیات ۷ و ۸ سوره شمس می‌نویسد: «و الهام الالقاء فی الروح و هو افاضته تعالی الصور العلمیة من تصور أو تصدیق علی النفس (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۲۰، ص ۴۲۸): الالهام، القا در ذهن و روان آدمی است که خداوند صورت‌های علمی، خواه تصویری و خواه تصدیقی، به روح انسان القا می‌کند». تحدیث، که آن نیز نوعی دریافت مغیبات است، برای کسانی رخ می‌دهد که برخوردار از سعه وجودی می‌شوند که می‌توانند مخاطب امواج غیبی گردند. شیعیان بر این باورند که دریافت وحی اصطلاحی با وجود نبی خاتم پایان پذیرفت، لیکن دریافت‌های غیبی الهی که همان علم لدنی است، تمامی راه‌های آن مسدود نشد و امامان و معصومان پاک با تعلیم الهی صلاحیت دریافت علم لدنی دارند.

الف) دلایل عقلی

چنان‌که چندبار بیان شد، مخاطب دلایل، دو گروه می‌توانند باشند: دسته‌ای که شریعت خاتم را نپذیرفته‌اند، و یا به‌طور کلی تسلیم آیین الهی نشده‌اند، و دسته دوم کسانی که شریعت پیامبر را پذیرفته‌اند. اینان نیز دو گروه‌اند: گروهی که به‌طور کلی مسئله امامت و وصایت بلافصل بعد از پیامبر را نمی‌پذیرند، و گروهی که هم‌آیین با شیعیان‌اند، لیکن اختصاصات ویژه امامان، نظیر نص، عصمت و علم غیب را بر نمی‌تابند. پیداست که دسته نخست اگر به‌عنوان موردی از نقد مکتب تشیع بر علم امام اشکال کنند، پاسخ آنان فارغ از پذیرفتن آیین، این است که دانش تجربی جدید و استدلال عقلی به‌روشنی توانایی آگاهی بر امور پنهان را برای افراد عالی تأیید می‌کند و اگر کس یا کسانی ادعایی غیر از این دارند، آنان باید ناکارآمدی تجربه‌های علمی و استدلال‌های عقلی را بیان کنند. درباره دسته دوم، دو دلیل عقلی، افزون بر عمومات پیشین، می‌توان ارائه نمود.

الف) بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و شریعت او اختصاص به زمانی خاص ندارد؛ شریعت او کامل‌ترین شریعت و در هر عصر و زمانی دارای اعتبار است. پیداست که آورنده این چنین شریعتی باید آگاه بر امور گذشته و آینده باشد. در غیر این‌صورت رسالت او کامل، و شریعت او فراگیر نخواهد بود. بنابراین، پیامبر نه تنها باید به احکام و موضوعات احاطه غیبی داشته باشد؛ بلکه از موضوعات خارجی آنها نیز باید مطلع باشد؛ چه اینکه مورد نزاع در علم غیب موضوعات خارجی است، نه احکام کلی؛

به اتفاق همه مسلمانان، حتی وهابیون جهل به آنها سبب کاستی در رتبه آنان و موجب نقض غرض می شود (سبحانی، ۱۳۸۶).

استدلال یادشده با این افزوده که پیش از این در دلایل عقلی نص آمد، که وصایت و جانشینی بلافصل امامان معصوم علیهم السلام همان استمرار رسالت در شکل امامت است، علم غیب امام را نیز اثبات می کند.

ب) شیعیان بر این باورند که همه موقعیت‌ها به طور کامل برای پیامبر فراهم نشد تا شریعت اسلامی را به طور کامل تبیین کند، و عمر پیامبر نیز همانند دیگر افراد بشر محدود است، بنابراین، باید بعد از پیامبر خلیفه و جانشینی باشد تا راه او را ادامه دهد و وظایف و مسئولیت‌های او را در امر هدایت بشر دنبال کند. بر این اساس، استدلالی که علم غیب پیامبر را اثبات می کند، علم غیب جانشینان بلافصل وی را نیز اثبات می کند.

ب) دلایل نقلی

دلایل نقلی درباره آگاهی بر غیب در دو بخش آیات و روایات ارائه می شوند:

۱. آیات

مفاد آیات درباره غیب در چند دسته سزاوار تحقیق و بررسی اند. پاره‌ای از آیات، آگاهی بر غیب و راه‌های دست‌یابی به آن را مخصوص ذات الهی می دانند: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام: ۵۹)، «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نحل: ۷۷) و «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵). صراحت آیات در خصوص انحصار آگاهی بر غیب برای خداوند به گونه‌ای است که برای اثبات علم غیب برای غیر خداوند باید دلیل اقامه کرد. در همین راستا آیاتی به صراحت علم غیب پیامبران را نفی می کند:

حضرت نوح می فرماید: «لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام: ۵۰)، یا حضرت رسول می فرماید: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (اعراف: ۱۸۸): چنانچه علم غیب می داشتم، خیر فزون‌تری به دست می آوردم و هرگز ناراحتی به من نمی رسید». و می فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ (احقاف: ۹): من نخستین فرستاده خدا نیستم، پیش از من پیامبرانی به سوی مردم آمده‌اند و نمی دانم که درباره من و شما چه حوادثی پیش خواهد آمد و تنها

از وحی پیروی می‌کنم».

پاره‌ای از آیات قرآن نه تنها اثبات آگاهی بر غیب برای پیامبران می‌کند، بلکه آگاهی از غیب را برای افراد دیگر نیز روا می‌داند «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» (آل عمران: ۱۷۹)، «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶-۲۷)، «أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى» (آل عمران: ۴۹) «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ» (يوسف: ۱۰۲).

چنان‌که آیات گویاست، بعضی از آیات، علم غیب را مخصوص خداوند می‌دانند، و در بعضی دیگر از آیات، پیامبران داشتن علم غیب را از خود نفی می‌کنند. وجود چنین آیاتی بستر این اشکال را فراهم آورده است که چگونه با این صراحت قرآنی می‌توان قائل به علم غیب برای پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام شد؟
برای پاسخ به این اشکال، نخست باید توجه داشت که درباره علم غیب با سه دسته آیات روبرو هستیم:

۱. آیاتی که می‌گویند علم غیب منحصر به خداوند است؛
۲. آیاتی که از زبان خود پیامبران، داشتن علم غیب را از آنان نفی می‌کند؛
۳. آیاتی که وجود علم غیب را برای برخی افراد اثبات می‌کند.

بدون تردید، کلام وحی ناسازگاری با یکدیگر ندارند، از این رو، جمع میان آیات به این است که علم غیب ذاتی مخصوص ذات الهی است؛ لیکن علم غیب اکتسابی و اعطایی را بعضی از کملین، به‌ویژه پیامبران و معصومان پاک داریند. اینان به اذن خداوند، واجد علم غیب‌اند، و البته آگاهی بر غیب مراتبی دارد و هرکسی به میزان مرتبت وجودی و شایستگی که دارد از آن بهره‌مند می‌شود.
اما درباره استفاده علم غیب برای امامان از آیات قرآن از سه طریق می‌توان بر این مقصود استدلال نمود:

۱. تمام آیاتی که علم غیب را برای پیامبر اثبات می‌کند، با توجه به اینکه وصایت، استمرار رسالت است و تمامی مسئولیت‌های نبی به جز دریافت وحی اصطلاحی بر عهده امام است، امامان معصوم علیهم‌السلام همچون پیامبر از علم غیب بهره‌مندند؛
۲. از آیاتی که علم غیب را برای افرادی غیر از پیامبر اثبات می‌کنند، برای علم غیب

امام علیه السلام نیز می‌توان بهره گرفت؛

۳. از کنارهم قرار دادن آیاتی نظیر آنچه در سوره سجده، آیه ۲۴ آمده که «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» و آیه ۷۵ سوره انعام که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» می‌توان بر علم غیب امام استدلال نمود؛ زیرا از طرفی، خداوند ائمه را به صبر و یقین توصیف می‌کند و از طرفی انکشاف پرده غیب و رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین را مقدمه حصول مقام یقین قرار می‌دهد. در حقیقت، انکشاف پرده غیب و رؤیت، همان یقین است و یقین و صبر دو ویژگی‌اند که امام به آنها توصیف شده است، بنابراین علم غیب و رؤیت ملکوت لازمه امام بودن است.

در تأیید آنچه استدلال سوم گفته شد، می‌توان به آیات سوره تکوین رجوع کرد که «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (تکوین: ۵-۶) رؤیت دوزخ و مشاهده ملکوت جهنم در گرو علم یقینی است و لازمه علم یقینی، کشف حجاب غیب است. از این رو، تمامی کسانی که دارای سعه وجودی‌اند و به‌طور خاص امامان معصوم علیهم السلام که در این جهت سرآمد دیگران به شمار می‌آیند، کشف غطا و برداشتن پرده امری اجتناب‌ناپذیر است، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲).

پیش از این در بحث تقدم صفات امام اشاره شد که علم چون منشأ عصمت است تقدم بر عصمت دارد، بر همین اساس خداوند اهل بیت پیامبر علیهم السلام را جزء مطهرون به شمار آورده است و می‌فرماید: «نَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب: ۳۳). اگر اهل بیت پیامبر علیهم السلام معصوم‌اند و علم، منشأ عصمت می‌باشد، امامان معصوم علیهم السلام باید آگاهی بر غیب داشته باشند.

۲. روایات

کسانی که با جوامع روایی شیعه آشنایی دارند، تردید ندارند که روایات بسیاری درباره علم غیب امامان علیهم السلام وجود دارد. روایات را در دو دسته کلی می‌توان جای داد. بعضی از روایات در پی بیان اثبات علم غیب برای امام معصوم‌اند و بعضی دیگر از روایات به‌طور مستقیم درصدد بیان علم غیب امام نمی‌باشند، لیکن مفاد و پیام روایت اخبار از غیب است که نشان از آن دارد که امام از غیب سخن می‌گوید. به بیان دیگر، پاره‌ای از روایات مدلول مطابقی آن تصریح به این است که امامان علم غیب دارند، و پاره‌ای از روایات مفاد آن اخبار از غیب است و بیان‌گر این واقعیت است که گوینده، آگاه بر امور غیبی است.

أ) گروه نخست

روایاتی که در آنها علم غیب و چگونگی دستیابی به آن بیان شده است:

۱. «ابوعلی الاشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن اسماعیل، عن علی بن النعمان، عن سوید القلاء، عن ابی ایوب، عن ابی بصیر، عن ابی جعفر علیه السلام قال: "ان الله عزوجل علمین: علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله، فما علمه ملائکته و رسله فنحن نعلمه"» (مجلسی (محمد تقی)، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۱۰): امام باقر علیه السلام فرمود: برای خداوند دو گونه علم است: علمی که مخصوص ذات خود اوست و کسی از آن آگاه نیست جز خود او، و علمی که به فرشتگان و پیامبران تعلیم داده است، آنچه را خداوند به فرشتگان و پیامبران آموخته است، ما نیز آگاه بر آنیم». روایت یادشده از دو جهت بیان گر علم غیب برای امام است: یکی، اینکه مخاطبان علم تعلیمی در مقابل علم اختصاصی، فرشتگان و پیامبران اند و پیداست که مقصود از این علم، نمی تواند فقط علوم عادی باشد؛ زیرا تمامی افراد قادر بر یادگیری آن هستند؛ افزون براین، فرشتگان موجودات مجردند و مجرد آنان ذاتی است؛ یعنی چیزی از آنان پنهان نیست و آگاهانیدن این چنین موجودات، آگاهی بر امور غیبی است و امام باقر علیه السلام فرمود ما بر این دانش ها مطلعیم.

۲. کلینی علیه السلام در روایتی، که سند آن صحیح است، نقل می کند، شخصی از امام کاظم علیه السلام پرسید، آیا شما از غیب مطلعید؟ حضرت فرمود: قال ابو جعفر علیه السلام: «یسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم، و قال: سر الله عزوجل اسره الی جبرائیل علیه السلام و اسره جبرائیل الی محمد صلی الله علیه و آله و اسره محمد الی من شاء الله» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۵۶): امام باقر علیه السلام فرمود آن گاه که علم بر ما افاضه شود، آن را می دانیم و هر گاه علم بر ما قبض شود، آن را نمی دانیم و [در ادامه] فرمود: خداوند سر خود را به جبرئیل داد و جبرئیل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آن حضرت به هر کس که بخواهد، آن را عطا می کند».

بیان امام علیه السلام درباره اینکه قبض و بسط علوم به اذن الله است، تأکید و تصریحی بر این حقیقت است که علم غیب مطلق مخصوص خداوند می باشد و آنچه ائمه دارند، نسبی و به اذن الهی است، و این روایت، پاسخی روشن برای مدعیان غلو است؛ چه اینکه شیعه هر ویژگی و صفتی را که برای امامان ادعا دارد، از منظر اعطای الهی به آن می نگرد، و هیچ گونه

استقلالی برای امامان و حتی شخص پیامبر در مقابل خداوند قائل نیست.

۳. در روایتی به سند صحیح که کلینی آن را نقل می‌کند، هر چند متن آن، طولانی است، لیکن از آنجاکه نکات بسیار سودمندی درباره علم غیب امام دارد، چنین آمده است: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ضریس الكناسی قال: سمعت ابا جعفر يقول و عنده أناس من اصحابه عجت من قوم يتولونا و يجعلونا أئمة و يصفون ان طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله ﷺ ثم يكسرون حجتهم و يخضمون انفسهم بضعف قلوبهم فينقصونا حقنا و يعيبون ذلك على من اعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لامرنا، أترون ان الله تبارك و تعالی افترض طاعة اوليائه على عباده، ثم يخفي عنهم اخبار السموات و الارض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم؟ فقال له حمران: جعلت فداك، أرايت ما كان من امر قيام على ابن ابي طالب و الحسن و الحسين ﷺ و خروجهم و قيامهم بدین الله عز ذكره و ما اصابوا من قتل الطواغيت اياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا؟ فقال ابو جعفر ﷺ: يا حمران، ان الله تبارك و تعالی قد كان قدر ذلك عليهم و قضاه و امضاه و حتمه على سبيل الاختيار ثم اجراه فبتقدم علم اليهم من رسول الله ﷺ قام على و الحسن و الحسين ﷺ و بعلم صمت من صمت منا، و لو انهم يا حمران حيث نزل بهم ما نزل من امر الله عز وجل و اظهار الطواغيت عليهم سألو الله عز وجل ان يدفع عنهم ذلك و ألحوا عليه في طلب ازالة ملك الطواغيت و ذهاب ملكهم اذا لأجابهم و دفع ذلك عنهم، ثم كان انقضاء مدة الطواغيت و ذهاب ملكهم اسرع من سلك منظوم انتقطع فتبدد، و ما كان ذلك الذي اصابهم يا حمران لذنب اقترفوه و لالعقوبة معصيته خالفوا الله فيها و لكن لمنازل و كرامة من الله اراد ان يبلغوها، فلا تذهبن بك المذاهب فيهم» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۲).

الف) بیان امام در ضرورت دانستن علم غیب آن چنان رسا و فراگیر است که گویا هم اینک با منکران و منتقدان علم غیب سخن می‌گوید. امام می‌فرماید: اینان ملزوماتی را قبول می‌کنند، لیکن از لوازم آن سر بر می‌تابند؛ ما را امام می‌دانند، اطاعت ما را همانند اطاعت از رسول خدا واجب می‌شمارند، لیکن به دلیل ضعف قلوب (سستی ایمان و کاستی دانش) بر ما خرده می‌گیرند. آیا اینان نمی‌دانند که چگونه می‌شود خداوند اطاعت اولیای خود را بر بندگان واجب بداند، اما اخبار آسمان‌ها و زمین‌ها را از ایشان

پنهان نگه دارد. گزیده سخن، مسئله امامت و آگاهی امام بر علم غیب، امری اجتناب‌ناپذیر است.

ب) در بیان امام، عدم اطلاع بر غیب و قطع سرچشمه آن بر امام بدین معناست که امام بر اموری که قوام دین وابسته به آنهاست، اطلاع نداشته باشد. این گفتار امام شاید از این جهت که محدوده علم غیب را بیان می‌کند، برای کسانی که طرفدار محدود بودن علم غیب هستند مفید باشد، لیکن در اصل این ادعا نمی‌توانند تردید کنند که امام آگاهی بر غیب دارد.

ج) قسمت پایانی روایت که راوی از حوادث خاص زمانی پرسش می‌کند و امام با صراحت می‌فرماید: امام علی علیه السلام، امامان معصوم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام اطلاع بر رخدادهای پیش روی خود داشته‌اند، گویای این حقیقت است که علم امامان محدود به امور خاصی نیست، بلکه بر حوادث و موضوعات خارجی نیز اطلاع دارند.

د) نکته اساسی دیگری که دانشمندان شیعی بر آن اصرار می‌ورزند و شائبه هرگونه غلو را از میان می‌برد، این است که آگاهی امامان بر غیب به اذن الهی است؛ چه اینکه در حوادث پیش آمده برای امام علی و فرزندان ایشان علیهم السلام اگر دعا می‌کردند و از خدا دفع آنان را می‌طلبیدند، خداوند اجابت می‌کرد، لیکن امام معصوم علیه السلام آگاه بر این حقیقت است که اطلاع او بر غیب به معنای خروج از قوانین کلی هستی نیست. به بیان روشن‌تر، نگاه امام به این‌گونه قضایا فردی نیست، بلکه در راستای اهداف آفرینش و نظام علی و معلولی است. ستیز حق و باطل واقعیتهای اجتناب‌ناپذیر و برخاسته از طبیعت مادی جهان است، و در این جدال دائمی درباره کارکردهای اختیاری دو سوی جدال است تا شایستگان برگزیده گردند و بدان‌دیشان و ستم‌گران، جایگاهی فروتر از چهارپایان بیابند.

۴. پیش از این اشاره شد که یکی از راه‌های علم افاضی، تحدیث است. در روایتی که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، آمده است که نزد ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام از محدث بودن امام سخن به میان آمد. حضرت فرمود: او سخنان را می‌شنود، ولی فرشته را نمی‌بیند. پرسیدم فدایت شوم، پس چگونه می‌فهمد که آن کلام فرشته است. فرمود با آرامش و سکینه‌ای که به او عطا می‌شود، می‌فهمد که آن، کلام فرشته

است (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۹۴). البته سزاوار یادآوری است که در میان معصومان پاک، چنان‌که از خود حضرت علی علیه السلام نقل شده است، ایشان در این خصوص که فرشته بر ایشان ظاهر می‌شد، با سایر معصومان متفاوتند؛ «هنگامی که وحی بر پیامبر نازل می‌شد، صدای ناله شیطان را شنیدم، پرسیدم ای پیامبر خدا این صدای ناله چیست؟ حضرت فرمود: این شیطان است، از اینکه او را بپرستند، نا امید شده است. تو نیز می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم، جز آنکه تو پیامبر نیستی و وزیر من هستی و به راه خیر می‌روی» (صبحی صالح، [بی‌تا]، خ ۱۹۲).

۵. کلینی علیه السلام نقل می‌کند: «علی‌بن‌ابراهیم عن ابیه، و محمدبن یحیی، عن محمدبن الحسن، عن ذکره جمیعاً عن ابن‌ابی‌عمیر، عن ابن‌أذینه، عن بریدبن معاویه قال: قلت لابی‌جعفر علیه السلام "قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب" (نمل: ۴۰) قال: ایانا عنی، و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۳۴).

بریدبن معاویه می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام آیه را خواندم و پرسیدم، مقصود از کسی که علم کتاب نزد اوست، چه کسی است؟ حضرت فرمود: مراد ما هستیم و حضرت علی اول و افضل و بهترین ما بعد از پیامبر است.

(ب) گروه دوم

روایاتی که در آن ائمه معصوم علیهم السلام از آینده خبر داده‌اند، بسیار زیاد است؛ نمونه‌هایی از آن چنین است:

۱. امام علی علیه السلام بعد از جنگ جمل و فتح شهر بصره، خطبه‌ای ایراد نمود و در آن از پاره‌ای از رخدادهای آینده خبر داد: به خدا سوگند شهر شما غرق می‌شود و مسجد شما مثل سینه کشتی که بدنه آن در آب فرو می‌رود و تنها سینه آن، روی آب قرار دارد. دیده می‌شود و خداوند از بالا و پایین به این شهر عذاب خواهد فرستاد (صبحی صالح، خ ۱۳، ص ۵۶). *ابن‌ابی‌الحدید* در شرح این بیان آورده است که بصره تاکنون دو بار در آب غرق شده است: یکبار در زمان *القادر بالله* و بار دیگر در زمان *القائم بالله*، که در طغیان آب‌های خلیج فارس این شهر در آب فرو رفته است و از ساختمان‌های شهر بخشی از مسجد جامع چنان‌که امام علی علیه السلام خبر داده بود، در میان آب دیده می‌شود و در این دو حادثه تمام خانه‌ها خراب شد و جمعیت غرق شدند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

۲. امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: «یا معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض... الخ (صبحی صالح، همان، خ ۱۸۹): من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم تا مرا از دست نداده‌اید، از من بپرسید». پیداست کسی که این چنین ادعایی دارد، به گذشته و آینده عالم است.

۳. حضرت علی علیه السلام دربارهٔ خوارج که با آن حضرت به جدال و ستیزه‌جویی برخاسته بودند، خبر داد که از اینان در جنگ بیش از ده نفر جان سالم به در نمی‌برند، و در خصوص یاران خود فرمود: از ایشان هم ده نفر کشته نمی‌شود. «مصارعهم دون النطفة والله لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة» (همان، خ ۵۹). ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: این خبر غیبی یکی از معجزات علی علیه السلام بوده و خبری نزدیک به تواتر است. همو اضافه می‌کند که در نبرد میان امام علیه السلام و خوارج همه شاهد بودند که ده نفر از خوارج جان به سلامت بردند و از یاران امام علیه السلام تنها هشت نفر به شهادت رسیدند (ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۵، ص ۱۳-۳).

۴. حضرت در یکی از پیش‌گویی‌های خود خبر داد که جوان تقفی بر مردم مسلط و اموال ایشان را به غارت می‌برد: «اما والله لیسلمن علیکم غلام تقیف الذیال المیال یاکل خضرتکم و یذیب شحمتکم إیه ابا و ذحہ (صبحی صالح، همان، خ ۱۱۶): بدانید به خدا سوگند که جوانی مغرور و ستمگر از طایفه تقیف بر شما مسلط می‌شود که سبزه شما را می‌خورد و پیه شما را آب می‌کند، یعنی به جان و مال شما رحم نمی‌کند. این جوان تقفی همان حجاج‌بن‌یوسف تقفی خونخوار و ستمگر معروف تاریخ است که در ایام حکومت خود بر جان و مال رحم نکرد و انسان‌های پرشماری را به قتل رساند (ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۲۷۸).

۵. «والله لو شئت أن اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت، و لکن اخاف أن تکفروا فی برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (صبحی صالح، همان، خ ۱۷۵): به خدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم از همه خصوصیات هر کدام شما که از کجا و چگونه و به چه هدف آمده‌اید و چه تصمیم دارید و دیگر خصوصیات شما خبر دهم، اما بیم آن دارم که دربارهٔ من غلو کنید و مرا از رسول خدا بالاتر بدانید.

بنابراین، از روایات هماهنگ با قرآن به‌روشنی استفاده می‌شود که آگاهی بر غیب برای افراد انسان امکان دارد. روایات شیعه که از منظر متکلمان و دانشمندان شیعه

در بیانی دیگر از امام کاظم علیه السلام رسیده است «عن علی السائی، عن ابی الحسن الاوّل موسی الکاظم علیه السلام قال: قال: مبلغ علمنا علی ثلاثة وجوه: ما ض و غابر و حادث، فاما الماضي فمفسر و اما الغابر فمزبور، و اما الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الاسماع و هو افضل علمنا» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۶۴).

روایت یادشده افزون بر اینکه دایره علم امام را بیان می‌کند، به مجاری آن نیز اشاره دارد و در همین راستا روایت دیدار حضرت الیاس با امام باقر علیه السلام جالب توجه است. در این دیدار که موضوعات متنوعی مطرح شده است، امام در ابتدای روایت پس از اشاره به این مطلب که در علم خداوند هیچ ناسازگاری و تناقضی نیست، در پاسخ از این پرسش که چه کسی از این دانش که در آن هیچ تناقضی نیست، آگاهی دارد؟ می‌فرماید: همه علوم نزد خداوند است، اما آن دسته از علوم که دانستن آن برای بندگان ضروری است، نزد اوصیاست. آن‌گاه حضرت الیاس می‌پرسد، اوصیا چگونه این علوم را فرا می‌گیرند؟ حضرت می‌فرماید: همان‌گونه که پیامبر این علوم را فرا می‌گرفت، با این تفاوت که آنها آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دید نمی‌بینند؛ زیرا حضرت محمد پیامبر بود و امامان الهام شدگان هستند، امام در روش آگاهی بر غیب امامان تعبیر به محدثون می‌کنند (همان). تعبیر محدثون و مَفْهُومون، الهام‌شدگان و فهمانیده‌شدگان که در روایات رسیده است به این معناست که آنان علوم و معارف الهی را از راه الهام دریافت می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ما خزائن علوم الهی هستیم، بنگرید: «احمد بن ادریس، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن خالد، عن فضالة بن ایوب، عن عبدالله بن ابی یعفور قال: قال ابو عبدالله علیه السلام یابن ابی یعفور: ان الله واحد متوحد بالواحدانية، متفرد بامر، فخلق خلقا فقدّهم لذلك الامر، فنحن هم یا ابن ابی یعفور فنحن حجج الله فی عباده و خزانه علی علمه والقائمون بذلك» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۳).

سرچشمه علوم ائمه علیهم السلام

برای اثبات درستی و استواری دانش گسترده امامان، اشاره‌ای به منابع و سرچشمه‌های علوم ایشان ضروری است. قرآن نخستین و اساسی‌ترین منبع دانش امامان به شمار می‌آید، هر چند قرآن در دسترس تمامی افراد است، لیکن بهره‌مندی از ملکوت قرآن

تنها برای انبیا و اولیا ممکن است. امام حسین علیه السلام در بیانی کوتاه این حقیقت را این چنین تبیین فرموده است: «کتاب الله عزوجل علی اربعة اشياء: علی العبارة والاشارة واللطائف والحقایق، فالعبارة للعوام، والاشارة للخواص واللطائف للأولیاء، والحقایق للأنبیاء (حکیمی و همکاران، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۴۰): کتاب الهی مشتمل بر چهار امر است؛ بر عبارات، اشارات، لطائف و حقایق. عبارات برای عوام از مردم و اشارات برای خواص، و لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا».

حقیقت قرآن نزد انبیا و اولیاست و امام بر ملکوت قرآن آگاهی دارد و آگاهی بر ملکوت و بطون قرآن، یعنی آگاهی بر تمامی آنچه برای رسیدن به سعادت و فلاح بشر لازم است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «از نسل رسول خدا تولد یافتیم، درحالی که من داناترین افراد بر کتاب الهی هستم و آگاهی از آن دارم و در آن اخبار آسمان، زمین بهشت، جهنم و خبر آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد، وجود دارد. من همه اینها را می دانم؛ چنان که کف دستم برای من پیدا است، خداوند فرموده است در قرآن بیان هر چیزی است»*.

ما اخرجہ ابن حیان فی صحیحہ عن ابن مسعود انه قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «انزل القرآن علی سبعة احرف لكل آیه منها ظهر و بطن» (ابن حیان، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۷۶).
 عن الحسن قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «لکل آیه ظهر و بطن، و لکل حرف حد، و لکل حد مطلع» (قاسم بن سلام، ۱۳۷۸ق، ص ۴۲ / سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۵۹).
 در مورد آیه کریمه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴) از حضرت امام صادق علیه السلام روایتی وارد شده که فرمود: «ما باطن قرآنیم و منظور از "علی" در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است (بحرانی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۳۵).
 در روایتی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرماید: «ان للقرآن ظاهراً و باطناً و حداً و مطلعا» (غزالی، [بی تا]، ج ۱، ص ۹۳).

* . و فی الکافی باسناده عن عبد الاعلی ابن اعین قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: قد ولدنی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و انا اعلم کتاب الله و فیه بدء الخلق و ما هو کائن الی یوم القیامة و فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ماکان و خبر ما هو کائن اعلم ذلك کما انظر الی کفی أن الله عزوجل یقول: فیه تبیان کل شیء (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۱).

در حدیثی حضرت علی علیه السلام اشاره به سینه مبارکش می‌کند: «ان هاهنا لعلماً جمماً لو اصبتُ له حَمَلَه» (نهج البلاغه (شرح عبده)، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۳۶).

اهل بیت عصمت و طهارت، نه تنها به حقیقت قرآن و تفسیر آن علم دارند، بلکه به همه کتب الهی نیز آگاهند؛ زیرا قرآن مهیمن بر کتب انبیای الهی است و کسی که به کتب مهیمن الهی علم دارد، همه کتب الهی را نیز می‌شناسد و لذا *امیرالمؤمنین علی علیه السلام* می‌فرماید: قسم به خداوند که اگر برای من جایگاهی فراهم شود و بر آن بنشینم، می‌توانم برای اهل تورات به تورات و برای اهل انجیل به انجیل و برای اهل قرآن به قرآن فتوا دهم، «اما والله لو ثبت لی الوساده فجلست علیها لأفتیت اهل التوراه بتوراتهم... و اهل الانجیل بانجیلهم... و اهل القرآن بقرآنهم... (مجلسی (محمدباقر)، ۱۴۰۳ق، ج ۹۲، ص ۷۸).

غزالی از *امیرالمؤمنین علیه السلام* نقل می‌کند که اگر بخوایم به اندازه چهل بار شتر «الف» فاتحه‌الکتاب را شرح می‌کنم (غزالی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۵۲).

بنابراین، پی بردن به معانی و باطن قرآن مخصوص مطهرون و معصومین علیهم السلام است و آنان‌اند کسانی که حقیقت قرآن نزد آنهاست و امام کسی است که بر ملکوت و بطون قرآن آگاهی دارد و به تعبیر قرآن مجید، احاطه به حقیقت و ملکوت قرآن برای غیر مطهرون مقدور نخواهد بود: «لایمسسه الا المطهرون» (واقعیه: ۷۹). سپس آنان را چنین تعریف می‌کند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳).

۱. وحی تسدید

امامان معصوم علیهم السلام افزون بر آگاهی از بطون قرآن کریم، از نوعی از وحی به نام وحی تسدید برخوردارند. علامه طباطبایی در ذیل آیه ۷۳ سوره انبیا «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» ضمن اشاره به نکات بسیار سودمندی می‌نویسد: «فقروله تعالی "و اوحینا الیهم فعل الخیرات" یدل علی تحقق الفعل، ای أن الوحی تعلق بالفعل الصادر عنهم ای أن الفعل کان یصدر عنهم بوحی مقارن له، دلالة الهیة باطنیة هو غیر الوحی المشرع الذی یشرع الفعل اولاً و یترتب علی اتیان الفعل علی ما شرع... فهذا الوحی المتعلق بفعل الخیرات وحی تسدید لیس وحی تشریع» (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۳۰۴). وحی تسدید غیر از وحی تشریعی است، بلکه این وحی متعلق به اعمال خیر است. امام در سیر مراتب وجودی با تأیید الهی روح آنان با روح القدس مرتبط و با نیروی الهی تسدید می‌شوند و امور به آنها

وحی می شود: «عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله یقول: یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی، قال: خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد ﷺ و هو مع الائمة ﷺ یسددهم و لیس کل ما طلب وجد» (مجلسی (محمد تقی)، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۱۷۰).

امام ضمن بیان اینکه روح آفریده‌ای برتر از جبرئیل و میکائیل است، می‌فرماید: روح همراه با محمد ﷺ و ائمه ﷺ است و آنان را تسدید می‌کند. امام صادق ﷺ در پاسخ از سؤال عمار ساباطی که پرسید اگر شما به حکومت رسیدید، چگونه حکم می‌کنید؟ فرمود: به حکم خدا و حکم داور و چنانچه موضوعی پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القا می‌کند (ر.ک: کلینی، ۱۳۷۳، ج ۱۰، ص ۲۷۳ به بعد).

۲. امامان؛ وارثان پیامبر

دانش پیامبر از دو راه به امامان رسیده است: یکی از راه عادی که همان تعلیم و تعلم است. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «كنت ادخل علی رسول الله ﷺ لیلاً و نهاراً فکنت اذا سألته اجابنی و ان سکتت ابتدأنی... الخ»، راه دیگر تعلیم از راه غیر عادی و از راه القاء و عنایت خداوندی است. امام علی ﷺ آن‌گاه که به دستور پیامبر عازم یمن شد، از پیامبر درباره پرسش‌هایی که مردم یمن درباره قضا از او می‌کنند، راهنمایی خواست که پیامبر فرمود: «ادن، فدنوت فضرب بیده علی صدری ثم قال: اللهم ثبت لسانه واهد قلبه» فلا والذی فلق الحبة و برء النسمة ما شککت فی قضاء بین اثنین بعد» (علامه حلی، ۱۳۶۶، ج ۷، ص ۶۶).

درباره معاشرت امامان با ملائکه آمده است، ملائکه در همه احوال بر امامان نازل و مانع رسیدن شرور به ایشان می‌شوند. به هنگام نماز با ایشان نماز می‌گذراند و آنچه در زمین، چه در شب و چه در روز رُخ می‌دهد، به آگاهی امام می‌رسانند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ» (فصلت: ۳۰). جبرئیل، میکائیل و ملک الموت همواره در معرض رؤیت امام‌اند و به ایشان مشکلات و دشواری‌هایی که در کتاب و سنت نیست، الهام می‌کنند، امامان محل آمد و شد ملائکه‌اند و هر ملکی که برای امری نازل می‌شود، نخست نزد امام می‌آید و آن را بر امام عرضه می‌دارد (صفار قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۳ و ج ۵، ص ۲۵۶-۲۵۳).

به هر روی، چنان‌که فیلسوفان مسلمان اثبات کرده‌اند، نظام آفرینش نظام احسن است و آنچه در هستی وجود دارد، جلوه‌هایی از ذات باری تعالی است. هر موجودی که از نظر رتبه وجودی نزدیک‌تر به هرم هستی باشد، از کمالات فزون‌تری برخوردار است. انبیا و امامان برگزیدگان خداوندند که با اعطای الهی و ظرفیت‌های ذاتی که دارند به این کمالات نائل آمده‌اند.

علم امام از منظر تاریخی

کسانی که با جوامع روایی شیعه و اهل سنت آشنایی دارند، شبهه علمی ندارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کوشیده است افراد را مطلع سازد که در ب‌های ملکوت بر حضرت علی علیه السلام باز است. بیان کوتاه و جامع پیامبر «انا مدینه العلم و علی بابها» (حاکم نیشابوری، ۱۳۰۶ق، ج ۲، ص ۱۲۶/متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۵۱-۱۵۲) گویای این حقیقت است. امام علی علیه السلام در طول دوران حیات در موارد متعدد تأکید بر این جایگاه رفیع دارد، بعد از شهادت آن بزرگوار، حضرت امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: امروز کسی را از دست دادیم که علم هیچ‌یک از گذشتگان به مرتبه او نمی‌رسید و آیندگان هم او را درک نخواهند کرد (احمد بن حنبل، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۹۹).

از صحابه پیامبر و یاران خود حضرت درباره دانش امام علی علیه السلام گفتارهای فراوانی رسیده است. افرادی چون عمار یاسر، ابوذر غفاری، ابن مسعود، مالک اشتر همگی گفته‌اند که علی علیه السلام جانشین پیامبر و وارث علم اوست، علم ظاهر و باطن نزد اوست، علم منایا، علم وصایا و فصل الخطاب، امیر المؤمنین علیه السلام است (ر.ک: یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۶).

دیدگاه صحابه درباره علم غیب امام علیه السلام در حدیث‌ها و روایات آمده است. در حدیثی آمده است که امام علی علیه السلام و اینکه عالم به ظاهر و باطن است و علم وصایا و منایا را می‌داند، در حقیقت اذعان به این است که امام علم غیب دارد. در عین حال در بعضی از منابع شیعی گهگاه به مواردی بر می‌خوریم که حکایت از نوعی تشکیک درباره علم غیب امام دارد، نظیر آنچه در اخبار حضرت امیر از شهادت میثم تمار رسیده که وقتی حضرت به میثم خبر دادند که او را به دار می‌کشند. او در این باره تشکیک کرد و آن‌گاه که برای اطمینان از حضرت پرسش می‌کند، حضرت با قسم

جلاله فرمود آنچه بیان کردم خبری است که از رسول خدا شنیده بودم، نه اینکه اخبار از غیب باشد. یا در روایتی که کشی درباره زراره نقل کرده است که چنین به نظر می‌رسد، زراره که از صحابه نزدیک امام صادق علیه السلام است، رأیی برخلاف رأی امام ابراز می‌کند و به بیان روشن‌تر، نه تنها رأی امام را بر رأی خودش ترجیح نمی‌دهد، بلکه رأی خودش را برمی‌گزیند.

«کنا جلوساً عند ابی عبدالله فدخل علیه زرارة، فقال ان الحكم بن عتيبة حدث عن ابيك انه قال: صلّ المغرب دون المزدلفة، فقال له ابو عبدالله: «أنا تأملته ما قال ابی هذا قطا كذب الحكم علی ابی قال فخرج زرارة و هو يقول ما اری الحكم كذب علی ابیه» (کشی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۵۸).

نمونه‌های دیگری را نیز کشی نقل می‌کند که کسانی که اطاعت از امام را واجب می‌دانستند، در عین حال در علم غیب امام تردید می‌کردند. درباره این‌گونه شبهات می‌توان گفت افزون بر اینکه اخبار نقل شده، دارای معارض‌اند، برداشت این است که حساسیت صحابه در خصوص علم غیب امام، با توجه به نفی علم غیب از غیر خداوند است. اینکه در آیات قرآن به صراحت علم غیب از غیر خدا نفی شده است، صحابه در برخورد اولیه این پندار برای آنان رخ می‌داد که جمع این‌دو چگونه است؟ پاسخ حضرت رضا علیه السلام به یحیی بن عبدالله رضی الله عنه که از حضرت پرسید برخی از اصحاب گمان می‌کنند شما آگاه به غیب هستید و حضرت فرمود: «لا والله ما هی الّا وراثة عن رسول الله» (مجلسی (محمدباقر)، ۱۴۰۳، ج ۲۶، ص ۱۰۳) تأیید بر این مدعاست که آنچه مورد انکار صحابه قرار داشت، غیب ذاتی است.

برای تأیید درستی این ادعا نگاه کشی در این باره قابل توجه است. همو، روایت دیگری را درباره میثم تمار می‌آورد که بیان‌گر نگاه مثبت او به علم امام است. نقل می‌کند که میثم تمار جریان خواب خود را برای حضرت بیان کرد و حضرت خواب او را تصدیق کرد و او را از چگونگی به شهادت رسیدنش آگاه ساخت و میثم با شنیدن خبر، هیچ موضع‌گیری در مقابل خبر امام که نشان از تردید باشد، ابراز نمود؛ بلکه کشی خود آورده است که میثم به هنگام بردار آویخته شدن به مردم می‌گفت:

«فنادی باعلی صوته: ایها الناس، من اراد ان یسمع الحدیث المکتون عن علی بن ابی طالب علیه السلام؟ قال:

فاجتمع الناس و أقبل يحدثهم بالعجائب، و قال خرج عمرو بن حرث و هو يريد منزله، فقال: ما هذه الجماعة؟ قالوا: ميثم التمار يحدث الناس عن علي بن أبي طالب عليه السلام (کشی، همان، ج ۱، ص ۸۶-۸۷).
نویختی در فرق الشیعه می نویسند: برخی شیعیان معتقد بودند پیامبر علم به جمیع چیزها را که مردم نیازمند به آنها هستند به علی علیه السلام آموخت و او را از روا و ناروا و همه سودها و زیانهای دین آگاه ساخت و تمامی دانستنیهای دقیق را به وی به ودیعت نهاد (نویختی، ۱۳۶۲، ص ۳۵-۳۷).

در دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرقه‌های مختلف شیعه اعتقاد به علم امام داشته‌اند. از جارودیه نقل شده است که شیعیان معتقد بودند اگر کسی علم ائمه را مانند علم پیامبر نداند، کافر است (همان، ص ۸۶).

به هر روی اینکه اختلاف در مسئله چگونگی و میزان دانش امام میان اصحاب ائمه وجود دارد، قابل تردید نیست. نویختی در فرق الشیعه گفتاری دارد که ادعای یادشده را تأیید می‌کند. همو می‌گوید: بین اصحاب امام رضا علیه السلام درباره علم امام دو طایفه بودند؛ برخی علم امام را کسبی و از راه مراجعه به آثار پدران‌شان می‌دانستند و برخی، علم امام را از راه الهام و علم افاضی می‌دانستند (حرانی، ۱۳۶۳، ص ۱۶۷-۱۶۸). این اختلاف دیدگاه در دوران امام بعدی نیز ادامه می‌یافت (کشی، همان، ج ۷، ص ۴۴۷).

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث به خوبی برمی‌آید که علم غیب امام مسئله‌ای نو نبوده است که بعد از عصر امامان به وجود آمده باشد، بلکه در عصر امامان وحی پیامبر اکرم مطرح بوده و ریشه در قرآن در روایات معصومان دارد.

مفهوم علم همانند مفهوم وجود روشن و بدیهی است.

علم از سنخ وجود است و وجود مطلقاً عین علم و شهود است.

عارفان بر اثر صفای باطن می‌توانند به مراتبی از عالم غیب اطلاع پیدا کنند.

علم غیب، یعنی علم به امری که از حیطة حس و تجربه نمی‌گنجد.

علم بر دو نوع است: ۱. علم غیب مطلق؛ ۲. علم غیب نسبی.

علم غیب امامان معصوم می‌تواند لدنی و نیز اکتسابی باشد.

تجربه انسانی، وجود مرابتی از علم غیب را تأیید می‌کند.
با توجه به اینکه ولایت امامان معصوم همان استمرار رسالت و ولایت پیامبر گرامی
اسلام است، خود می‌تواند دلیلی بر علم غیب امامان معصوم باشد.
آیات و روایات، وجود علم غیب را برای اولیاء الله از جمله امامان معصوم جایز می‌داند.
این عقیده که علم غیب امامان معصوم موضوعی جدید بوده است که چند قرن بعد از
عصر امامان مطرح شده است، با توجه به مسلمات آیات و روایات به هیچ‌وجه صحیح نیست.



منابع و مأخذ

* قرآن كريم.

* نهج البلاغه.

١. ابن ابى الحديد؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم؛ قم: منشورات مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
٢. ابن حيان؛ صحيح ابن حيان؛ تحقيق شعيب الارنؤط؛ الطبعة الثانية، بيروت: نشر مؤسسه الرساله، ١٤٠٤ق.
٣. ابن سينا؛ الاشارات و التنبهات؛ مع الشرح للمحقق نصيرالدين الطوسى؛ تهران: مطبعة الحيدرى، مؤسسه النصر، ١٣٧٩.
٤. احمد بن حنبل؛ مسند الامام احمد بن احمد بن حنبل؛ بيروت: دار الاحياء التراث العربى، [بى تا].
٥. بحراني، هاشم بن سليمان؛ البرهان فى تفسير القرآن؛ بيروت: مؤسسة البعثة و لطباعة، ١٣٧٨.
٦. الحاكم النيشابورى، محمد بن عبدالله؛ المستدرک على الصحيحين، تحقيق يوسف المرعشى؛ بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦ق.
٧. حرّ عاملى، شيخ محمد حسين؛ كليات حديث قدسى؛ چ دوم، انتشارات دهقان، ١٣٦٦.
٨. الحرانى، الحسن بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ ج ٢، تعليق على اكبر غفارى؛ قم: النشر الاسلامى، ١٣٦٣.
٩. حكيمى، محمدرضا و همكاران؛ الحياه؛ تهران: انتشارات نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٥٨.
١٠. علامه حلى، حسن بن يوسف و فضل الله ابن روزبهان؛ احقاق الحق؛ مصر: السعاده، ١٣٦٦ق.
١١. راغب اصفهانى، ابوالقاسم حسين بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن؛ تحقيق صفوان عدنان داودى؛ دمشق و بيروت: دار العلم دار الشاميه، ١٤١٢ق.
١٢. سبحانى، جعفر؛ علم غيب پیامبر ﷺ (آگاهى سوم)؛ قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٣٨٦.
١٣. سيوطى، عبدالرحمان جلال الدين؛ الاتقان فى علوم القرآن؛ قم: فخرالدين،

۱۳۸۰.

۱۴. شوشتری، نورالله؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل؛ قم: مکتب آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۵. شیخ اشراق؛ مجموعه مصنفات؛ به تصحیح و مقدمه هنری کرین؛ چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۶. شیخ مفید، محمد بن النعمان العکبری؛ اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق.
۱۸. —؛ نهاية الحکمه؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی جامعہ مدرسین قم، ۱۳۶۲.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۰. عبده، شیخ محمد؛ نهج البلاغه؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا].
۲۱. غزالی، ابی حامد محمد بن محمد؛ احیاء علوم الدین؛ بیروت: انتشارات دارالقلم، [بی تا].
۲۲. قاسم بن سلام، ابو عبید؛ فضائل القرآن؛ تحقیق وهبی سلیمان غاوجی، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۱م.
۲۳. قمی، محمد الصفار؛ بصائر الدرجات؛ قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۴. کشی؛ محمد بن عمر؛ اختیار معروفه الرجال المعروف الرجال المعروف برجال کشی؛ تهران: مرکز نشر آثار العلامة المصطفوی، ۱۳۸۳.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ مشهد: رستگار، ۱۳۷۳.
۲۶. المتقی الهندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال؛ بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۷. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲۸. مجلسی، محمد تقی؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ چ دوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۲۹. ملا صدرا، محمد بن ابراهیم (صدر المتألهین)؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ قم: المکتبه المصطفویه، ۱۳۸۶ق.
۳۰. —؛ المبدأ والمعاد؛ تصحیح و تحقیق محمد ذبیحی جعفر شانظری؛ تهران: انتشارات بنیاد ملا صدرا، ۱۳۸۲.
۳۱. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه؛ ترجمه و تعلیقات جواد مشکور؛ تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

۳۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی؛ بیروت: دار صادر، قم: افست
مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، [بی تا].

